

چند فرهنگ‌گرایی، دولت و حقوق اقلیت‌ها

امیر نیک‌پی*

ندا کردونی**

تاریخ پذیرش: ۹۵/۴/۲۹

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۱۰

چکیده

چند فرهنگ‌گرایی در کنار مباحثی چون حقوق اقلیت‌ها و شهروندی چند فرهنگی امروزه نقش مهمی در بسط عدالت و تضمین حقوق دارد و چندین دهه است که در مرکز توجه اندیشه‌ورزان قرار دارد. از سویی اما این مکتب فکری چه در حوزه اندیشه و چه در حوزه عمل، مورد نقدهای جدی قرار گرفته است. این نقدها گاه معطوف به رعایت اصل بی‌طرفی دولت در اندیشه لیبرال بوده و گاه از سوی طیفی از اندیشمندان ارائه شده که چند فرهنگ‌گرایی را بی‌ارتباط با مفهوم عدالت و مسبب گروه‌گرایی دانسته‌اند. برای رسیدن به یک شهروندی چند فرهنگی، که هم در جهت رعایت آزادی‌های اساسی بشر باشد و هم تضمین‌کننده عدالت، توجه به سیر تحول چند فرهنگ‌گرایی و نقدهای وارد بر آن اهمیت دارد.

کلید واژگان

چندگونگی فرهنگی، چند فرهنگ‌گرایی، دولت، شهروندی، حقوق اقلیت‌ها.

* استادیار دانشگاه شهید بهشتی

anikpey@sbu.ac.ir

** دانش‌آموخته دکتری حقوق بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

kardoony@gmail.com

مقدمه

دنیای مدرن و عصر ارتباطات امروز ما، چندگونگی فرهنگی که از گذشته تا امروز در تاریخ نوع بشر بوده را برجسته‌تر و نمایان‌تر کرده است. به‌جرت می‌توان گفت در زندگی مستقل یک فرد انسانی، امروزه نمی‌توان تنها از وجود فرهنگ سخن گفت بلکه هر فرد در زندگی‌اش با فرهنگ‌ها روبه‌رو است.

در حوزه ارتباطات بین‌المللی دولت‌ها و حقوق بین‌الملل و در عصر جهانی‌شدن، به‌خصوص پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق، چندگونگی فرهنگی با نام‌های گوناگون، در رأس چالش‌های حقوق بین‌الملل بوده است. مخاصمات مسلحانه داخلی، جنگ تمدن‌ها، بحران‌های قومی و هویتی، مسئله مهاجرت، دولت‌های فروپاشیده، درگیری‌های مذهبی و رشد فرقه‌گرایی، افراطی‌گری و حتی حرکت‌های مبتنی بر تبعیض نژادی، همه و همه ابعاد چالش‌برانگیز چندگونگی فرهنگی در حوزه حقوق بین‌الملل است. حوادث خون‌بار قرن حاضر و گذشته از یوگسلاوی تا رواندا و... کشتارهای جمعی در گوشه و کنار جهان روی تاریخ چندگونگی فرهنگی است. از سویی دیگر همگام با جنبش حقوق بشر در دو دهه پایانی قرن بیستم چندگونگی فرهنگی مانند یک سکه، روی دیگری نیز به دست آورد. چندگونگی فرهنگی راه خود را به‌عنوان ارزش (میراث مشترک بشریت) و حق (در قالب حقوق فرهنگی، حق تعیین سرنوشت و حقوق گروه‌های خاص) به حوزه حقوق بشر گشود.

در مقاله حاضر با تمرکز بر نظریات تنی چند از اندیشه‌ورزان تأثیرگذار در حوزه چندگونگی فرهنگی و بررسی نظرات ایشان؛ سعی خواهد شد تا از دریچه گفتمان چند فرهنگ‌گرایی و پسا چند فرهنگ‌گرایی به تحول رابطه دولت و اقلیت‌ها پرداخته شود. از آنجایی که در خصوص تحول تاریخی حقوق اقلیت‌ها به‌ویژه در حقوق بین‌الملل، ادبیات گسترده‌ای وجود دارد، به‌صورت غیرمستقیم به آن می‌پردازیم.^۱

۱. نگاه کنید به: عظیمی، محمدرضا؛ **اقلیت‌ها در حقوق بین‌الملل**، تهران، پردیس دانش، ۱۳۹۲.

عزیزی، ستار؛ حمایت از اقلیت‌ها در حقوق بین‌الملل، نشر نور علم، ۱۳۸۵.

Patrick Thornberry, *International Law and the Rights of Minorities*, Clarendon Press, 1991.

۱. ریشه و سیر تحول نظریات چند فرهنگ‌گرایی

چند فرهنگ‌گرایی^۱ واژه‌ای متأخر بر حقوق اقلیت‌ها، تعیین سرنوشت، تبعیض نژادی و... است و به نوعی در نتیجه مبارزات و حوادث تاریخی به‌خصوص حوادث خون‌بار جنگ جهانی دوم به‌وجود آمده است. این گفتمان بیشتر از سوی صاحب‌نظران به‌عنوان محملی برای حمایت از حقوق اقلیت‌ها در نظر گرفته می‌شود در صورتی که «چند فرهنگ‌گرایی لیبرال تنها نمی‌تواند یک نظریه در خصوص اقلیت‌ها باشد و یا اینکه در این خصوص که اقلیت‌ها می‌توانند چه ادعاهای حقوقی و مشروعی را نسبت به دولت مطرح کنند بلکه یک نظریه در خصوص دولت نیز است و اینکه دولت می‌تواند چه تقاضاهای مشروع و حقوقی از اقلیت‌ها داشته باشد»^۲.

الف) شهروندی و دولت-ملت‌ها

مفاهیم شهروندی و چندگونگی فرهنگی هرچند دو مفهوم مستقل هستند، اما امروزه تأثیر شگرفی بر یکدیگر گذاشته‌اند. یک نقد اساسی به چندگونگی فرهنگی این است که به‌جای تأکید بر نقاط مشترک شهروندان، بر تفاوت‌های آنها انگشت گذاشته و بر این اساس هویت یکسان شهروندان را به چالش کشیده، زیرا، به شهروندان گوشزد می‌کند که تفاوت‌های آنها مهم‌تر از پیوندهای شان است.

هیتز از اولین کسانی بود که نظریه شهروندی چندگانه را مطرح کرد.^۳ یونگ هم با طرح شهروندی متمایز قدم در این راه گذاشت، یونگ عقیده دارد که شهروندی عمومیت‌یافته و همگانی به سرکوب اقلیت‌ها و نفی تفاوت منجر می‌شود.^۴ یکی از مدافعان جدی شهروندی متمایز، کیملیکا است. او نظریه خود در ارتباط با شهروندی را هم شامل حقوق فردی می‌داند هم گروهی. او نه‌تنها حقوق گروهی را برای ثبات کشورها مضر نمی‌داند، بلکه آن را مفید هم می‌داند.^۵ او نظریه راولز را در این مورد که ارزش‌های مشترک باعث همبستگی می‌شود را رد

1. Multiculturalism.

2. Will Kymlicka, liberal multiculturalism as a political theory os state-minority relation, comment on equal recognition, the moral foundation of minority rights, Alen Patten, 2014, Princeton Press.

۳. فالکث، کیت؛ شهروندی، ترجمه دلفروز، محمدتقی، کویر، تهران، ۱۳۸۱، ص ۱۴.

4. young Iris, polity and Group Difference: a critique of The Ideal of University Citizenship, 1989. P. 77.

5. kymlicka will, Multicultural citizenship, op.cid.p. 173.

می‌کند و یک هویت مشترک را جانشین و راه‌حل بهتری می‌داند.^۱ کیملیکا اساس حقوق نمایندگی و چند قومی را ادغام می‌داند، نه جدایی، زیرا، این حقوق را در ارتباط با پاسخ ادعاهای گروه‌ها مبنی بر شرکت بیشتر در جامعه می‌داند، اما حقوق خودمختاری را چالش‌برانگیز می‌داند، زیرا، مرزهای جامعه بزرگ‌تر را می‌شکند، کیملیکا به دنبال راهی برای حفظ کشورهای چندملیتی است.

کیملیکا اصطلاح چند فرهنگ‌گرایی را مانند چتری می‌داند که یک سلسله از سیاست‌های حمایتی برای شناسایی عمومی، پذیرش و تطابق گروه‌های فرهنگی قومی غیرحاکم حتی اگر اقلیت‌های جدیدی (مانند پناهندگان و مهاجرین در برابر اقلیت‌های قدیمی چون بومیان و اقلیت‌های ملی) را در برمی‌گیرد. این اصطلاح انواع گوناگونی از سیاست‌ها را در خصوص گروه‌های اقلیتی تحت پوشش قرار می‌دهد. آنچه در همه آنها مشترک است، این مبنا است که همه آنها در جستجوی حمایت فراتر از حقوق سیاسی و مدنی مطرح در جوامع دموکراتیک برای افراد هستند^۲ آنها در جستجوی سطوحی از شناسایی عمومی و حمایت از بقا اقلیت‌ها و فرهنگ خود و بیان هویت و رویه متمایز هستند. البته باید تأکید کنیم که اصطلاح چند فرهنگ‌گرایی کمتر در اسناد بین‌المللی مورد استفاده قرار می‌گیرد. آنها یک سلسله از اصطلاحات دیگر چون «حمایت و توسعه تنوع فرهنگی»، «حمایت و توسعه از حقوق اقلیت‌های مذهبی و زبانی»، «حمایت و توسعه حقوق افراد متعلق به اقلیت‌های قومی، ملی، زبانی و مذهبی، شناسایی و پذیرش نقش مردمان بومی»، «باز توانی مردمان بومی در کشورها» استفاده می‌کنند.^۳ در بسیاری از کشورها^۴ مردمان بومی استفاده از اصطلاح اقلیت‌ها را برای خود رد می‌کنند و ترجیح می‌دهند که از اصطلاح ملت یا مردم برای آنها استفاده شود.^۵ از اصطلاحات دیگر هم برای جانشینی این اصطلاح مطرح شده است به‌عنوان مثال: «سیاست‌های چندگونگی»، «حقوق فرهنگی»، «حقوق جماعات»، «حقوق گروه‌ها»، «شهروندی متمایز»، «قانون اساسی‌گرایی متکثر»، «تکثرگرایی لیبرال» و

1. Kymlicka.Ibid.p. 180.

2. Will Kymlicka, Multicultural odysseys Navigating the new international politics of Diversity, Oxford University Press,2007,p. 16.

3. Ibid, p. 16.

۴. به‌عنوان مثال در کشور ما ایران نیز گروه‌های قومی بعضاً نسبت به اصطلاح اقلیت حساسیت نشان می‌دهند. نگاه کنید به: کردونی، ندا؛ دولت، سنت‌های قومی، چالش‌های حقوق بشر رویکرد موردی خوزستان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، راهنمایی دکتر امیر نیک‌پی، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۷، (ص ۸۳).

5. Ibid,p. 17.

کیملیکا در غیاب یک اصطلاح مناسب و قابل قبول به‌عنوان جانشین، اصطلاح چند فرهنگ‌گرایی را ترجیح می‌دهد؛ اما باید به خاطر سپرد که این اصطلاح چترگونه برای یک سلسله سیاست‌ها و ادعاهای متفاوت از سوی گروه‌های فرهنگی قومی، مهاجرین، اقلیت‌ها، اقلیت‌های ملی و مردمان بومی استفاده می‌شود.^۱ کیملیکا در الگوی ارائه‌شده‌اش برای چند فرهنگ‌گرایی، گروه‌های اختیاری، هم‌جنس‌گراها، زنان و معلولین را باعث چندگونگی نمی‌داند، جداسازی این گروه‌ها از سه مدل اصلی چندگونگی فرهنگی برمی‌گردد به تعریف او از فرهنگ که مترادف با مردم است. او ملت و مردم را این‌گونه تعریف می‌کند: یک اجتماع تاریخی دارای قلمرو، زبان، سخن و آداب متفاوت. کیملیکا با مطرح کردن راهکارهای دموکراتیک و لیبرالی برای حفظ چند فرهنگی لیبرالیسم را نه‌تنها فردگرایانه صرف نمی‌داند، بلکه بی‌مان می‌دارد که لیبرالیسم بر حقوق ویژه گروه‌ها هم توجه دارد.^۲

ب) حقوق گروهی با محوریت عدالت و آزادی فردی

نظریه حقوق اقلیت‌های کیملیکا، همان‌طور که خود او در کتاب «شهروندی چند فرهنگی» بیان کرده است: «یک نظریه جامع عدالت در یک دولت چند فرهنگی است که هم شامل حقوق همگانی است که به افراد صرف‌نظر از عضویت‌شان در گروه خاصی ارائه می‌شود و هم حقوق ویژه متمایز گروهی برای فرهنگ‌های اقلیتی است.» او تلاش می‌کند به منتقدان لیبرال که تصور می‌کنند، نظریه لیبرالی مبتنی بر حقوق فردی است تا جمعی، پاسخ بگویند و میان معنای «فرد» و «جامعه» پیوند بزنند. او به‌خصوص با استدلال بعضی از لیبرال‌ها که تمایل دارند رابطه دولت و قومیت را با رابطه دولت و دین مترادف قلمداد کنند، مخالفت کرده، این دسته از لیبرال‌ها اعتقاد دارند که باید هرگونه نگاه قومی را از دولت جدا کند؛ همان‌طور که دین را باید از دولت جدا کرد. آنها در نهایت استدلال می‌کنند که هویت‌های خاص باید محدود به حوزه خصوصی شود و شهروندی باید عمومی و همگانی، فارغ از ویژگی‌های خاص فرهنگی باشد؛ اما کیملیکا این رویکرد را باعث آسیب‌پذیر شدن اقلیت‌های فرهنگی در مقابل بی‌عدالتی فراوان اکثریت و تشدید برخوردهای قومی-فرهنگ می‌داند.

1. Ibid, p. 17.

2. Kymlicka. Multicultural citizenship, a liberal theory of minority rights, oxford university press, 1995, p. 24.

3. Kymlicka. Ibid, p. 26-27.

۲. نسبت چند فرهنگ‌گرایی و دولت مدرن

کیملیکا، چند فرهنگ‌گرایی را در برابر دولت-ملت تعریف می‌کند. تعداد کمی از کشورها را می‌توان یک دولت-ملت دانست. او ملت-دولت را وضعیت مسلط یک گروه اصلی می‌داند که دولت حق ویژه‌ای به آن گروه اختصاص می‌دهد؛ هویت، زبان، تاریخ، فرهنگ، مذهب این گروه حاکم معمولاً به‌عنوان بزرگ‌ترین گروه اکثریت، بر تمام پهنه دولت حاکم است. کیملیکا تأکید می‌کند هیچ چیزی طبیعی یا نهادی یا فطری در مورد ملت - دولت وجود ندارد.^۱

کیملیکا سیاست‌های ملت‌سازی را سیاست‌هایی می‌داند که ترجیح می‌دهد، یک هویت را بر سایر هویت‌ها حاکم کند. او سیاست‌های ملت‌سازی را از کشوری به کشور دیگر متفاوت می‌داند. از منظر او کشورهای اروپایی بیشتر این سیاست‌ها را برای ملت‌سازی در پی می‌گیرند. (۱) استفاده از یک زبان رسمی حقوقی که در دادگاه‌ها، خدمات عمومی و ارتش استفاده می‌شود؛ (۲) آموزش زبان و ادبیات و تاریخ گروه حاکم؛ (۳) تمرکز قدرت عمومی بر حاکمیت محلی و یا خودمختاری تاریخی گروه‌های اقلیت؛ (۴) پذیرش سمبل‌های یک گروه برای جشن‌ها و تعطیلات رسمی و نام‌گذاری خیابان‌ها و موزه‌ها؛ (۵) ساخت یک سیستم حقوقی متحد با وجود سامانه‌های حقوقی گروه‌های دیگر؛ (۶) تشویق افراد گروه حاکم برای ساکن شدن در سرزمین‌هایی که اکثریت آن با اقلیت است؛ (۷) تشویق سیاست‌های مهاجرتی که شرط شهروندی در آن دانستن زبان و فرهنگ یک کشور خاص است.^۲

کیملیکا اولین مشخصه یک دولت چند فرهنگی را رد ایده قدیمی می‌داند که دولت از ملت واحد تشکیل شده است.^۳ او یک دولت چند فرهنگی را دولتی می‌داند که هرگونه سیاست‌های همسان‌سازی را رد می‌کند. «باید یک دولت چند فرهنگ‌گرا بپذیرد که همه شهروندان به‌صورت برابر در زندگی سیاسی فعال هستند، بدون آنکه لازم باشد هویت خود را بیوشانند و این دولت باید تاریخ، زبان و فرهنگ گروه غیر حاکم را بپذیرد، همان‌گونه که برای گروه حاکم می‌پذیرد و همچنین باید ناعدالتی در مورد گروه اقلیت غیرحاکم را بپذیرد و برای جبران خسارت آن بکوشد.»^۴

1. Kymlicka, multicultural oddysseys, op.cit, p. 62.

2. Kymlicka, Ibid, p. 61.

3. Kymlicka, Ibid, p. 65.

4. Kymlicka, Ibid, p. 65.

کیملیکا تناقض اساسی بین ملت‌سازی و چند فرهنگ‌گرایی را رد کرده و بیان می‌کند که شاید این دو در وهله اول دشمن به نظر برسند و در نتیجه به نظر برسد که چند فرهنگ‌گرایی تنها در عصر پسادولت^۱ اتفاق می‌افتد، اما تجربه عملی آن در کشورهای اروپایی نشان می‌دهد که چند فرهنگ‌گرایی در بستر دولت-ملت محقق می‌شود و جایگزین آن نیست.^۲ «در بسیاری از دولت‌ها، ملت‌سازی رد نشده، بلکه در راه ملت‌سازی، سیاست‌های پلورالیستی انجام شده است. ایده پذیرش چندگونگی قومی تحت لوای چند فرهنگ‌گرایی در غرب پدید آمد تا جایگزین شیوه قدیمی برتری‌های قومی و نژادی با روش‌های مبتنی بر یک شهروندی دموکراتیک شود.^۳ کیملیکا الگوی قبلی دودسته‌ای خود را در مورد اقلیت‌های ملی و مهاجران را تغییر داده و به سه‌دسته اصلی اشاره کرده است:^۴ اقلیت‌های ملی، مردمان بومی و مهاجران که به نظر می‌رسد، برداشتی از اسناد حقوق بین‌الملل در این مورد باشد. او تأکید می‌کند که «باید تفاوت اساسی بین این سه مدل قائل شد و بیان می‌کند که ما هیچ‌گونه توصیفی در چند فرهنگ‌گرایی به دست نمی‌آوریم، مگر اینکه تفاوت‌ها را به رسمیت بشناسیم.^۵ از سوی دیگر کیملیکا بر تمایز بین شناسایی و باز توزیع و یا تمایز بین هویت و منافع تأکید می‌کند و بیان می‌کند چند فرهنگ‌گرایی تنها درصدد شناسایی نمادها و سمبل‌ها و یا سیاست‌های هویتی نیست. تغییر در نتیجه سیاست‌های چند فرهنگ‌گرایی را تنها یک تغییر نمادین نمی‌داند، بلکه به معنای واقعی آنها باز توزیع منابع اقتصادی و سیاسی می‌داند.^۶

۳. چند فرهنگ‌گرایی و نقدهای فردگرایانه

گفتمان دانشگاهی چند فرهنگ‌گرایانه بر تجربه‌ای واقعی از عملکردها استوار است. نقدها به چند فرهنگ‌گرایی در سال‌های اخیر شکل جدی‌تری به خود گرفته است به نحوی که برخی از مرگ چند فرهنگ‌گرایی و یا عقب‌نشینی از سیاست‌های چند فرهنگی، سخن می‌گویند.

1. Post- state.

2. Kymlicka, Ibid, p. 83.

3. Will Kymlicka, Multiculturalism, success, failure and the future, Queens University February 2012, p 6, access on <http://www.miguelcarbonell.com/artman/uploads/1/kymlicka.pdf>, 24/11/2014.

4. Kymlicka, multicultural odysseys, op.cid, p 33.

5. Ibid, p. 79.

6. Kymlicka, ibid, p. 80.

الف) نقد حقوقی- اخلاقی هابرماس

یورگن هابرماس در نقدی که بر اندیشه‌های چارلز تیلور^۱ وارد کرده، به انکار چند فرهنگ‌گرایی (البته نه در همه ابعاد) پرداخته است. هابرماس به این دیدگاه لیبرال نزدیک می‌شود که دولت یا جامعه ملی باید در ارتباط با دیدگاه‌های خاص اعضای خود درباره زندگی خوب، البته در داخل مرزهای مشخصی دخالت نکند.^۲ او در مقاله‌ای تحت عنوان مبارزه برای شناسایی در دولت دموکراتیک قانونی^۳ یک سؤال اساسی مطرح می‌کند: آیا یک نظریه حقوقی بسیار فردگرایانه می‌تواند با مبارزه برای شناسایی برخورد درستی داشته باشد، مبارزه‌ای که در آن بیان و دفاع از هویت‌های جمعی مطرح است؟^۴ هابرماس معتقد است که خوانش تیلور از لیبرالیسم، بنیاد فردگرایانه مفهوم مدرن آزادی را زیر سؤال می‌برد. او معتقد است که تیلور به بی‌طرفی اخلاقی قانون مدنظر دورکین و رالز مخالف است و به همین خاطر انتظار دارد که دولت قانونی در صورت نیاز، برداشت‌های خاصی از زندگی خوب را پیش ببرد. هابرماس تأکید دارد که نظریه حقوق برخلاف آنچه تیلور می‌اندیشد به تفاوت‌های فرهنگی بی‌اعتنا نیست.^۵ اگر رابطه ذاتی میان دموکراسی و دولت قانونی را جدی بگیرید روشن خواهد شد که نظام حقوقی نه نسبت به شرایط اجتماعی بی‌اعتنا است و نه نسبت به تفاوت‌های فرهنگی.^۶

درک درست یک نظام قانونی مستلزم سیاست شناسایی است که یکپارچگی فرد را در آن دسته از بسترهای زندگی مورد حمایت قرار می‌دهد که هویت فرد در آن شکل می‌گیرد. از منظر هابرماس تنها با اجرای کامل این انگاره، مسائل مرتبط با چند فرهنگ‌گرایی حل خواهد شد. او

۱. تیلور معتقد است که هرکس باید به سبب هویت متفاوت و یگانه‌اش به رسمیت شناخته شود. در سیاست کرامت آنچه تثبیت می‌شود به طرز جهان‌شمولی یکسان است اما در سیاست تفاوت، شناسایی هویت یگانه افراد و گروه‌ها یعنی تفاوت‌شان از دیگران مدنظر است. او یکسان‌سازی مبتنی بر کرامت را گناهی نابخشودنی می‌داند. او بیان می‌کند درحالی‌که سیاست کرامت جهان‌شمول برای تحقق اشکالی از عدم تبعیض به پا خواسته که قادر به دیدن روش‌هایی نیست که بر اساس آن شهروندان مورد تبعیض قرار می‌گیرند.

Taylor Charles, Multiculturalism, Princeton University Press, United State. 1992.

۲. استیونسون، نیک؛ شهروندی فرهنگی مسائل جهان شهری، همان، ص ۱۰۹.

3. Jürgen Habermas, Recognition and the democratic constitutional state, European Journal of Philosophy و Volume 1, Issue 2, pages 128-155, August 1993.

۴. تیلور، چارلز؛ چند فرهنگ‌گرایی بررسی سیاست شناسایی، همان، ص ۱۲۵.

5. Stanfo Jürgen Habermas, Multiculturalism, and the Liberal State, rd Law Review, Vol. 47, No. 5. (May, 1995), p. 850.

6. Maeve cooke, authenticity and autonomy, taylor, habermas and the politics of recognition, access on <http://www.jstor.org/discover/10.2307/191948?sid=21105045503171&uid=2&uid=3738280&uid=4, 22/10/2014>.

معتقد است که دولت نباید مداخلاتی داشته باشد که به‌طور محسوس توانایی ذی‌نفعان را در شکل‌دهی خودمختارانه زندگی‌شان، محدود سازد.^۱ او در مقاله خود ایرادی را که بر نظریه شناسایی وارد می‌کند را این‌گونه دنبال می‌کند که چارلز تیلور تفاوتی بین فرهنگ اکثریت و فرهنگ سیاسی قائل نیست. او راه‌حل خود را برای این مهم، در میانه نظریات جماعت‌گرایان و لیبرالیسم قرار می‌دهد. او همگام با لیبرال‌ها معتقد است که نظم حقوقی ملی نباید نسبت به اشکال پیشاسیاسی و سنتی بی‌طرف باشد و همگام با جماعت‌گراها معتقد است که حقوق بشر نباید بر حاکمیت عمومی مقدم باشد. او برخلاف تیلور معتقد است که به‌راحتی نمی‌توان بین هویت خصوصی و عمومی قائل به تمایز شد و سؤالی مطرح می‌کند که کدام قاعده می‌تواند توازن بین آزادی عمل خصوصی و نظارت عمومی را برقرار کند، او ارتباط بین خودمختاری خصوصی^۲ و عمومی را برای همیشه ثابت و یکسان نمی‌داند و بیان می‌کند مرز بین عمومی و خصوصی از نظر تاریخی ثابت نیست. او بیان می‌کند که هیچ «قاعده منع مباحثه مشروعی» برای نگه‌داشتن یک مفهوم خارج از دستور کار خصوصی بودن یا نبودن وجود ندارد. «بحث بر سر این است که آیا خودمختاری اشخاص حقوقی از طریق آزادی فردی اشخاص خصوصی در زمینه رقابت بهتر تضمین می‌شود یا از طریق تضمین عینی مطالبات سودگرایانه شهروندان که بر اساس آن، فرایند دموکراتیک باید از خودمختاری جمعی و فردی هم‌زمان حمایت کند.»^۳ هابرماس بر این عقیده است که اگر خوانش‌گزینشی نظریه حقوقی اصلاح شود به‌طوری‌که درک دموکراتیک از تحقق حقوق اساسی را در بر بگیرد، دیگر برداشتی به این‌گونه صورت نخواهد گرفت که لیبرالیسم مدافع حقوق جمعی نیست؛ اما او بیان می‌کند که حتی اگر حقوق جمعی بانظم خردگرایی حقوق مدرن هماهنگ باشد هیچ مبنایی به وجود نمی‌آورد تا بتواند برای پروژه‌های بقای فرهنگی مورد استفاده قرار گیرد، آن‌گونه که تیلور معتقد است.^۴

هابرماس همچنین تلاش برای دستیابی به‌عنوان ملت و دستیابی تنها به حقوق فرهنگی را نیز متمایز می‌داند. هابرماس نظام حقوقی را مشروع می‌داند که بتواند از خودمختاری تمام شهروندان به‌صورت برابر حمایت کند. او حق برابر افراد در زمینه آزادی و انتخاب عمل را مقدم بر سایر

1. Ibid, p. 851.

2. Stanfo Jürgen Habermas, Multiculturalism, and the Liberal State, ibid, p 851.

۳. تیلور، چارلز؛ چند فرهنگ‌گرایی بررسی سیاست شناسایی، همان، ص ۱۳۳.

4. Stanfo Jürgen Habermas, Multiculturalism, and the Liberal State, ibid, p. 849.

حقوق بنیادین می‌داند (از این منظر نیز راهی متفاوت از تیلور را می‌پیماید). او بروز کشمکش‌های فرهنگی را ناشی از بی‌طرفی اخلاقی نظم قانونی نمی‌داند، بلکه ناشی از این امر می‌داند که در هر اجتماع حقوقی و هر فرایند دموکراتیک در جهت تحقق بخشیدن به حقوق بنیادین ناگزیر تحت تأثیر اخلاق قرار دارد. او ترکیب جمعیتی را اتفاقی تاریخی و عارض بر نظام حقوقی می‌داند. هابرماس در تحلیل به وجود آمدن مرزهای جدید در تاریخ دولت-ملت‌ها چنین می‌گوید: «مرزهای ملی جدید باعث ظهور اقلیت‌های ملی جدید می‌شود. این مشکل تنها به قیمت پاک‌سازی قومی از بین می‌رود که به لحاظ سیاسی یا اخلاقی قابل توجیه نیست»، او نیز همگام با بسیاری دیگر از منتقدین چند فرهنگ‌گرایی، طرح این ادعاها را با جدایی‌طلبی برابر می‌داند. هابرماس بر این باور است که سیاست شناسایی تیلور در صورت تأکید بر ارزش برابر فرهنگ‌ها و سهم یکسان آنها در تمدن جهانی حرف زیادی برای گفتن نخواهد داشت. حق احترام برابر در زمینه‌های زندگی‌ای که هویت انسان‌ها در آن شکل گرفته از منظر هابرماس هیچ ارتباطی با برتری خاستگاه‌های فرهنگی آن ندارد. او حصول همزیستی توأم با حقوق برابر گروه‌های قومی را نیازمند حمایت از سوی نوعی حقوق جمعی نمی‌داند تا از این طریق باری بر نظریه حقوقی باشد. از منظر او حتی اگر امکان اعطای این حقوق از جانب دولت دموکراتیک قانونی باشد، از منظر هنجاری چنین حقوقی غیرضروری و پرسش‌برانگیز هستند، این مهم تنها در قالب فرصت برابر تأمین خواهد شد. هابرماس از سوی دیگر همگام با کیملیکا بیان می‌کند که جوامع چند فرهنگ‌گرا تنها وجود فرهنگ‌هایی را مجاز می‌شمارد که غیر بنیادگرایانه باشند و در این بین بر وجود ارزش‌های بنیادی هم تأکید می‌کند.^۱

ب) لیبرالیسم کلاسیک و حقوق گروهی

از سرسخت‌ترین منتقدان چند فرهنگ‌گرایی، برایان بری^۲ است؛ او را گاه ضد چند فرهنگ‌گرا^۳ هم خطاب کرده‌اند. برایان بری بیان می‌کند که ایده چند فرهنگ‌گرایی یک مقوله ذاتا غیر لیبرال

1. Andreat Baumeister, Habermas: discourse and culture diversity, 2003, access on <http://onlinelibrary.wiley.com/doi/10.1111/j.0032-3217.2003.00456.x/abstract;jsessionid=7C8DD46FD6A77F272C9CD00EACEC3180.f04t01?deniedAccessCustomisedMessage=&userIsAuthenticated=false>, 18/10/2014.
2. Brian Barry.
3. Anti – Multiculturalism.

است، چند فرهنگ‌گرایی بر مبنای انکار ارزش‌های آزادمشانه و روشنگرانه مرتبط با آزادی فردی، شهروندی دموکراتیک و حقوق بشر شکل گرفته است.^۱ برایان بری معتقد است که تعهد به یک شهروندی برابر باید نسبت به هویت فرهنگی بی‌تفاوت باشد. به نظر بری بسیاری از مطالبات چند فرهنگ‌گرا از زاویه نگاه لیبرالی غیرمشروع است؛ او تعهد به چند فرهنگ‌گرایی را خیانت به لیبرالیسم می‌داند. بری در اثر خود به نام «فرهنگ و برابری نقد برابری خواهانه بر چند فرهنگ‌گرایی»^۲، چند فرهنگ‌گرایی از منظر او یک مسئله مد روز در اندیشه‌های سیاسی است و مثل هر سوژه دیگری که «مد روز» می‌شود، یکجابهایی خالی از مفهوم است.^۳

بری در دفاع از بی‌طرفی لیبرال بیان می‌کند که هر قواعدی ممکن است آثار نابرابر بر گروهی از افراد داشته باشد. او تأکید می‌کند که همیشه آثار نابرابر نشانه بی‌عدالتی نیست.^۴ بری البته با این اندیشه قبول می‌کند که آثار نابرابر گاه می‌تواند نشانه نابرابری باشد. به نظر می‌رسد مشخص نیست برای بری چه نوع از اجرای برابر از یک قاعده درست است. عملی که تحت لوای یک قاعده انجام می‌شود در پس‌زمینه‌های گوناگون ممکن است معانی متفاوتی داشته باشد^۵ نگرانی در خصوص همبستگی جامعه و به خطر افتادن مفهوم شهروندی مشترک، از دیگر دغدغه‌های بری است. بری به رد و انکار مفهوم شهروندی متمایز که در جستجو برای ادعاهای فرهنگی متفاوت در بین حقوق گروهی است می‌پردازد. از منظر او تعهدات لیبرالی برای برابری شهروندی بهترین دستاورد را با پاک کردن تفاوت‌های فرهنگی و دینی از حوزه عمومی به همراه داشته است. شهروندان باید آزاد باشند تا حوزه‌های گسترده‌ای از روش‌های زندگی را انتخاب کنند. در نهایت بری بر این اساس نتیجه می‌گیرد که لیبرالیسم نباید ادعاهای مبتنی بر تنوع عمیق فرهنگی را بپذیرد. او معتقد است دولت‌ها نباید حقوق متمایز گروهی با ابزار حقوقی و یا به‌وسیله حقوق تعین سرنوشت تضمین کند و به این وسیله بقای یک فرهنگ یا دین را تضمین کنند.^۶

1. Will Kymlicka, Testing the Bounds of Liberal-Multiculturalism, Draft paper presented at Toronto, 9 April 2005, P. 2.

2. B. Barry, Culture and equality: an egalitarian critique of multiculturalism, Cambridge:polity,2001.

3. Bruce Haddock and Peter Sutch, Multiculturalism identity and rights, Routledge, 2003, p. 18- 26.

4. Ibid, p. 27.

5. Ibid, p. 39.

6. Ibid, p. 111.

بری با وارد کردن نقد بر عناوینی چون سیاست تمایز و چند فرهنگ‌گرایی در کنار یکدیگر (معنا و هدف این دو را یکی می‌گیرد) در حقیقت به نقد سیاسی‌سازی هویت فرهنگی گروه‌ها می‌پردازد. نقد او بر پیش‌فرض همه نویسندگان چند فرهنگ‌گرا در خصوص هویت مشترک و جمعی است. به صورت خلاصه رشته اصلی استدلال‌های بری، این است که سیاست‌های چند فرهنگ‌گرا و پیش‌انگاره‌های حقوقی آن به نوعی صحبت از نسبت‌گرایی چند فرهنگی است. بری بسیاری از مدافعان چند فرهنگ‌گرایی را بر این باور می‌داند که هیچ معیار مشترکی در فرهنگ‌ها و رویه‌ها وجود ندارد که بتواند سایر فرهنگ‌ها را ارزش‌گذاری کند. پس در غیاب این معیار مشترک، همه فرهنگ‌ها باید برابر فرض شوند. بری انتقاد بسیاری از چند فرهنگ‌گراها را بر عدم بی‌طرفی لیبرالیسم رد می‌کند و بیان می‌کند، لیبرالیسم همان قدر که با یک سری از نهادها در اسلام معارض است، در تاریخ مسیحیت هم با بسیاری از نهادها مغایر و ناسازگار بوده است.^۱

بری معتقد است باید به فرهنگ به عنوان یک سوژه خصوصی مانند مذهب رفتار شود. بری همچنین استدلال می‌کند که چند فرهنگ‌گرایی با عنوان «اصلاحی و حمایتی» بر سر راه توزیع برابر امکانات و کالاها خلل وارد می‌کند و به این وسیله یکی از اصول لیبرالیسم را که توزیع برابر است زیر پا می‌گذارد.

ج) نقد سود انگارانه نئولیبرالی

دوران نئولیبرالی اغلب به عنوان یک مجموعه از تغییرات در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی تعریف می‌شود؛ اما به مرور این تفکر در همه روابط اجتماعی مدنی و خانوادگی وارد شده آنها را دچار بازآفرینی کرده است. به نام رهایی خودفرمانروا، نئولیبرال‌ها مرزها و قیدهای اجتماعی و همبستگی که افراد به آن وابسته‌اند را از بین برده است.^۲ هویت قومی بخشی از روابط اجتماعی است که نئولیبرال‌ها با آن روبه‌رو شده‌اند. همان گونه که نئولیبرال‌ها در پی‌گذار از شاخص‌های قومی هستند، بسیاری از افراد متعلق به گروه‌های خاص نیز با افکار نئولیبرالی خود را در تعارض می‌بینند. برای منتقدین نئولیبرالیسم این مکتب فکری یک قدرت منهدم‌کننده برتر است که در یک درگیری ناعادلانه و نابرابر در نابودی اجتماعی گروه‌های قومی می‌کوشد.^۳ از منظر آنان، این

1. Ibid, p. 158.

2. Charles R. Taylor, Neoliberal multiculturalism, 2008, access on <http://onlinelibrary.wiley.com/doi/10.1525/pol.2005.28.1.10/abstract>, 10/8/2014.

3. Will Kymlicka, Neo-Liberal multiculturalism, ibid, p. 9.

گروه‌ها از هرگونه توانایی جمعی در مبارزه با بنیادگرایی مبتنی بر بازار (بر اساس سیاست‌های نئولیبرالی) ناتوان شده‌اند. کیملیکا رابطه نئولیبرالیسم و چند فرهنگ‌گرایی را بسیار پیچیده‌تر از این مخالفت دوسویه می‌داند. برخی‌ها با دیدن برگشت‌پذیری طرح‌های قومی به این مهم متمایل شده‌اند که این برگشت‌پذیری را نشانه‌ای از قدرت ازلی قومیت‌ها بدانند یا در عبارت کیملیکا همان «نظریه خون و خاک». کیملیکا این برداشت را بسیار همراه‌کننده می‌داند. او این امر را ریشه در ماهیت ازلی طرح‌های قومی^۱ نمی‌داند، بلکه در یک مفهوم گسترده‌تر، طرح‌های قومی و گسترش آنها در ادغام با نهادهای عمومی و شرح‌های ملی و یا اصطلاحاً کلیت گفتمان چند فرهنگ‌گرایی می‌داند.

از منظر بسیاری از نئولیبرال‌ها و لیبرال‌ها، روابط قومی به‌عنوان یک مفهوم و راه غیر دموکراتیک شناخته می‌شد. واژه‌هایی چون فاتح و مغلوب، استعمارگر و مستعمره، عادی و منحرف، مرتد و فریور (دارای عقیده مناسب)، متمدن و عقب‌مانده، هم‌پیمان و دشمن، ارباب و رعیت، در تعریف چنین روابطی قومی ماقبل مدرنی استفاده می‌شد. همگام با نهضت شهروندسازی^۲ (که تنها یک مفهوم فراتر از شهروندی رسمی نیست، بلکه شامل تمایل به گفتگو از منظر برابر برای رسیدن به یک هدف مبتنی بر رضایت دوطرفه است، هدف این اصطلاح جایگزین کردن کسب رضایت از مسیر گفتگوی دموکراتیک است به‌جای نظام پدرسالارانه)^۳ که مبتنی بر حداقل سه بعد، مشارکت سیاسی مؤثر، فرصت اقتصادی برابر، پذیرش اجتماعی است. لیبرالیسم اجتماعی کم‌کم مانند پلی به نئولیبرالیسم ختم شد. اولین موج‌های نئولیبرال در آمریکا، انگلیس و استرالیا به‌طور یکپارچه منتقد چند فرهنگ‌گرایی بودند.^۴ از آنجا که اندیشه اساسی و محوری نئولیبرالیسم، آزادی بازار از دخالت دولت بود، آنها چند فرهنگ‌گرایی را مداخله غیرموجه در بازار در جهت حمایت از منافع خاص می‌دانستند. آنها معتقد بودند که رابطه مبتنی بر چند فرهنگ‌گرایی «دولت‌قیم»^۵ را در روابط اجتماعی به وجود می‌آورد. نئولیبرال‌ها با این اصل که دولت‌ها باید از طرح‌های قومی

۱. کیملیکا منظور از طرح‌های قومی را استفاده از هویت قومی به‌منظور جنبش‌های سیاسی و ادعاهای حقوقی می‌داند.

2. Citizenization.

3. Will Kymlicka, multicultural odysseys, op cit, p. 125.

4. Ibid, p. 127.

5. Nanny state.

حمایت کنند مخالف بودند. به صورت خلاصه، نئولیبرال‌ها، چند فرهنگ‌گرایی را نوعی از دولت رفاه می‌دیدند که مورد قبول‌شان نبود.^۱

چند فرهنگ‌گرایی مانند جزیره‌ای باقی مانده از لیبرالیسم اجتماعی در دریای تغییرات نئولیبرالی باقی ماند. دغدغه اصلی نئولیبرال‌ها در خصوص روابط قومی ادغام آن در بازار جهانی بود. این دغدغه خلق یک بازار رقابتی، فرصت اقتصادی رقابتی در ابتدای امر چنین می‌نمود که نیازی به چند فرهنگ‌گرایی ندارد؛ و حتی گاه روابط قومی و زبان‌شان عامل بازدارنده در الحاق به بازار جهانی دانسته می‌شد. امروزه برخی از نئولیبرال‌ها بر این باور هستند که هویت قومی و وابستگی‌های مبتنی بر آن یک سرمایه در بین نقش‌آفرینان بازار^۲ است.^۳ بر اساس این دیدگاه چند فرهنگ‌گرایی با بازیگری در بازار سرمایه، به صورت مشروع مورد حمایت لیبرالیسم قرار گرفت. تأثیر جاذبه‌های توریستی اقوام و خلق محصولات فرهنگی مانند هنر، موسیقی و لباس و غذا از دلایل این امر بود.

با توجه به این روال در بیان کیملیکا ما شاهد خلق نئولیبرالیسم چند فرهنگ‌گرا هستیم. برخورد با چندگونگی فرهنگی به مثابه یک ثروت اجتماعی از محوری‌ترین اندیشه‌های این مکتب است. حتی برخی از اصطلاح چند فرهنگ‌گرایی به عنوان تجارت استفاده می‌کنند.^۴ از تلاش برای شهروندسازی و جبران کاستی‌های تبعیض تا یک بازیگر فعال و خلاق در بازار جهانی، ذی‌نفعان چند فرهنگ‌گرایی تغییر معنا دادند. از منظر کیملیکا این دو معنا نه تنها در تضاد با یکدیگر نیستند، بلکه می‌توانند در عین هم‌پوشانی، همدیگر را نیز تقویت کنند. این نگاه نئولیبرال البته بی‌تفاوت به نظام سلسله مراتبی و حقوق فرهنگی است و به تنوع تنها به مثابه یک سرمایه می‌نگرد. او تجربه نئولیبرالیسم را در حمایت از چند فرهنگ‌گرایی چنان موفق می‌داند که برخی به اشتباه یا با فراموشی رابطه لیبرالیسم اجتماعی و فرایند ملت‌سازی با چند فرهنگ‌گرایی، آن را کلا یک پدیده نئولیبرال می‌دانند.^۵

1. Will Kymlicka, Neo-Liberal multiculturalism, op cit, p. 5.

2. Market actors.

3. Ibid, . 7.

4. Ibid, p. 11.

5. Will Kymlicka, Multicultural odysseys, op cit, p. 129.

۴. پسا چند فرهنگ‌گرایی و چندگونگی فرهنگی

پسا چند فرهنگ‌گرایی شامل نظریات متفاوت و گاه متباینی است. این واژه در سایه نقدهای جدی که بر چند فرهنگ‌گرایی شکل گرفت (هرچند که نمی‌توان لزوماً آنها را یک گفتمان در انکار چند فرهنگ‌گرایی دانست). پسا چند فرهنگ‌گرایی را می‌توان به میان فرهنگ‌گرایان^۱؛ ورا فرهنگ‌گرایان و هویت‌های متکثر تقسیم کرد؛ که در این بند مختصراً به نظرات آنها اشاره خواهد شد. از منظر کیملیکا پسا چند فرهنگ‌گرایان^۲ برعکس ضد چند فرهنگ‌گراها، با برخی از نظرات، دستاوردها اهداف چند فرهنگ‌گرایی همراه و هم‌داستان هستند.^۳ پسا چند فرهنگ‌گرایان بیشتر بر این باورند که جنبش چند فرهنگ‌گرایی در دستیابی به اهدافش شکست خورده است. برخی از آنها مانند آن فیلیپ^۴ بر این نکته تأکید می‌ورزند که چند فرهنگ‌گرایی برخلاف نوآوری در مقصود تبدیل به یک «مانع فرهنگی»^۵ شده است تا یک «آزادی‌بخش فرهنگی». البته آن فیلیپ خود را به‌عنوان پسا چند فرهنگ‌گرا نمی‌شناسد، عنوان کتاب او هم چند فرهنگ‌گرایی بدون فرهنگ است.^۶ او بیان می‌کند که چند فرهنگ‌گرایی در خصوص یکپارچگی درونی فرهنگ‌ها زیاده‌روی می‌کند و به تفاوت‌های درون یک فرهنگ بی‌اعتنا است. فیلیپ برعکس دیگر چند فرهنگ‌گرایان معتقد است که چند فرهنگ‌گرایی در رویه نادرست و در نظریه درست است.^۷ به نظر کیملیکا اشاره فیلیپ در نقد جوهرگرایی چند فرهنگ‌گرایی، بیشتر به گفتمان عمومی^۸ و با رویه‌های عمومی^۹ است. خود او به‌درستی به عرف چند فرهنگ‌گرایی اشاره می‌کند. نقد او بیشتر به رسانه‌ها، زندگی جمعی، جامعه مدنی و حتی گفتمان‌های خانوادگی است. کیملیکا این ادعا را ادعایی جذاب می‌داند که نیاز به موشکافی بیشتر دارد.^{۱۰} اما سؤال اساسی این است که برای حل مشکل جوهرگرایی رسوم و عادات عمومی چه باید کرد؟ کیملیکا بیان می‌کند پاسخ

1. Interculturalism.

2. Post – multiculturalism.

3. Will Kymlicka, The Essentialist Critique of Multiculturalism: Theories, Policies, Ethos, http://www.raison-publique.fr/IMG/pdf/Kymlicka.Essentialist_critique_of_multiculturalism.Paris.pdf, access 10/09/2013

4. Ann Philips.

5. Cultural strait jacket.

6. Philips, multiculturalism without culture,

<http://www.h-net.org/reviews/showpdf.php?id=24107>, access 17/02/2014.

7. Ibid, p. 3.

8. Public discourse.

9. Public ethos.

10. Will Kymlicka, The Essentialist Critique of Multiculturalism: Theories, Policies, Ethos, op cit, p. 10.

نه تنها در رد سیاست‌های چند فرهنگی نیست، بلکه شواهد نشان می‌دهد در جوامع چند فرهنگ‌گرا، کلیشه‌های قومی کمتری وجود دارد.

انتقاد دیگر فیلیپ این است که قومیت‌ها در یکپارچگی داخلی‌شان افراط کرده و با برقراری سازوکارهایی با به حاشیه راندن و مسکوت کردن شکل‌های متفاوت هنجارها و اخلاقیات، به بقای خود ادامه می‌دهند.^۱ کیملیکا می‌گوید این ذات‌گرایی درون روابط قومی مسبوق به سابقه بوده و از تأثیرات چند فرهنگ‌گرایی نیست. همیشه در گروه‌ها کسانی هستند که به تحمیل عقایدشان دست می‌زنند. حتی ممکن است بیان شود که این مهم خصیصه ذاتی زندگی فرهنگی و مذهبی است،^۲ کیملیکا معتقد است که چند فرهنگ‌گرایی با تشویق هویت‌های دوگانه و مکمل مانعی بر این استیلای فرهنگی نخبگان گروه است. او بیان می‌کند هیچ‌کدام از پسا چند فرهنگ‌گرایان راه‌حلی برای این موضوع، پیشنهاد نکرده‌اند. چگونه باید این فشار اخلاقی از جانب رهبران گروه را از انتخاب خود اعضا تشخیص داد؟ چگونه تفاوت یک استدلال مشروع را از استدلال نامشروع بازشناسیم؟^۳

پسا چند فرهنگ‌گرایی بیان نمی‌کند که چند فرهنگ‌گرایی به‌طور معمول در نظریه درست و در رویه نادرست، عمل^۴ کرده است. آنها بیان می‌کنند آنچه در عمل اتفاق افتاده است، انعکاسی از سیاست‌ها و اصول چند فرهنگ‌گرایانه است و حتی ممکن است این رویه بهتر از نظریه عمل کرده باشد و حتی در بسیاری از موارد رویه، سیاست‌ها را تغییر داده است. از منظر او پسا چند فرهنگ‌گرایان، اهداف سیاسی مختلفی را تلفیق کرده‌اند و از انتقاد به یک نظریه دانشگاهی، به‌سوی انتقاد به سیاست‌های حکومتی چند فرهنگ‌گرایی و حتی گفتمان مردم-فریبانه خیابانی در خصوص چند فرهنگ‌گرایی در نوسان بوده‌اند.^۵ کیملیکا معتقد است باید کاملاً بین این اهداف قائل به تمیز شد. او معتقد است اگر بین این اهداف قائل به تمیز شویم، شاید به این نتیجه برسیم که چند فرهنگ‌گرایی نه تنها مشکل نیست بلکه درمان است. کیملیکا جوهر‌گرایی^۶ را که در ادبیات پسا چند فرهنگ‌گرایان به کرات مورد استفاده قرار می‌گیرد، چنین تحلیل می‌کند: چند

1. Philips, multiculturalism without culture, op cit, p 4.

2. Will Kymlicka, The Essentialist Critique of Multiculturalism: Theories, Policies, Ethos, op cit, p 17.

3. Ibid, p. 17.

4. Ibid, p. 3.

5. Ibid, p. 4.

6. Essentialism.

فرهنگ‌گرایی، یک فرهنگ خاص گروهی را به اعضای آن گروه‌ها، تحمیل می‌کند و به آنها اجازه گذار از فرهنگ‌ها و بازتعریف فرهنگ را نمی‌دهد.^۱ نقد و انکار جوهری بودن هویت‌های فرهنگی در حقیقت ابتدا از جانب چند فرهنگ‌گراها نسبت به هویت ملی «که به نفی هویت اقلیت‌ها می‌پردازد»، مطرح شد. از منظر کیملیکا غیرقابل قبول می‌رسد که چند فرهنگ‌گراها، گرفتار همان بشوند که خود بر آن نقد وارد کرده‌اند. او معتقد است اگر درک درستی از چند فرهنگ‌گرایی موجود باشد، این نقد وارد نخواهد بود؛^۲ کیملیکا برخلاف منتقدین که بیان می‌کنند چند فرهنگ‌گرایی در جهان واقعی غیرلیبرال قابلیت اعمال ندارد، معتقد است این مهم عملی است. او بیان می‌کند که رویه در خصوص چند فرهنگ‌گرایی مدت‌ها قبل از نظریه موجود بوده است. به راحتی نمی‌توان چند فرهنگ‌گرایی را گرایش به سمت خرافات و بت‌انگاری دانست و بیان کرد که دیدگاه فرهنگ‌مدارانه، نتایج ضد لیبرال به باور می‌آورد.^۳

کیملیکا معتقد است بیش از آنکه ما به دنبال بازنگری در چند فرهنگ‌گرایی باشیم باید بدانیم که مشکل چیست؟ از نظر او پسا چند فرهنگ‌گرایان اهداف متفاوتی در ذهن دارند و بر این اساس راه‌حل‌های‌شان هم متفاوت است. او بیشتر نقدهای معطوف به خود را در زمینه فرهنگ‌جامعی می‌داند و بر این اساس بیان می‌کند که آنها آزادی بیشتر در داخل گروه و برابری در بین گروه‌ها را فراموش کرده‌اند. او حمایت از فرهنگ‌جامعی را حمایت از زمینه انتخاب می‌داند. او برای جلوگیری از خطرات این نظر یادآور می‌شود که خود او پیشاپیش مسئله حمایت‌های بیرونی و نه محدودیت‌های داخلی را مطرح کرده است. بر این حقوق‌حمایتی، مرزی به اسم حقوق بشر وجود دارد. البته او معتقد است که باید بین توسعه فرهنگ‌جامعی و تغییر ماهیت آن قائل به تمیز شد. بن حیب در مقابل بیان می‌کند که این‌گونه حمایت‌ها از گزینش گروه‌ها باید به نام عدالت مابین گروهی باشد و نه حمایت از فرهنگ.^۴

در نهایت کیملیکا اصلی‌ترین استدلال خود را در برابر پسا فرهنگ‌گرایان چنین می‌گوید که خود آنها متهم هستند که بیش از هرکسی در خصوص چند فرهنگ‌گرایی، گرفتار جوهر‌گرایی شده‌اند.

1. Seyla Ben Habib, *The Claims of Culture: Equality and Diversity in the Global Era*, Princeton University Press, 2002, p. 98.
2. Will Kymlicka, *The Essentialist Critique of Multiculturalism: Theories, Policies, Ethos*, op cit, p. 5.
3. Seyla Ben Habib, *The Claims of Culture: Equality and Diversity in the Global Era*, op cit, p. 64.
4. Ibid, p. 65.

چند فرهنگ‌گرایی گروه و فرهنگ را، بیش از اندازه یک واحد موجودیت یافته و غیر پویا دیده‌اند. از نظر او چند فرهنگ‌گرایی تنها بازیگر جهان واقعی نیست. کیملیکا عنصر اصلی و مشترک نظریه خود را، خود فرمانروایی فردی می‌داند. از نظر او، انتقادات چند فرهنگ‌گرایان پر از بی‌نهادی است و بین بازیگران رسمی و غیررسمی در این عرصه تمایزی قائل نیستند. البته او تأکید می‌کند که مسائل تازه‌ای پیش روی چند فرهنگ‌گرایی به وجود آمده که باید به آنها پاسخ‌های مقتضی داد.^۱

الف) میان فرهنگ‌گرایی

گروهی از نویسندگان بر این باورند که در دهه اول قرن بیست‌ویک ما شاهد رشد انتقادات به چند فرهنگ‌گرایی و شهروندی چند فرهنگی هستیم.^۲ آنها ادعا می‌کنند که جاذبه چند فرهنگ‌گرایی به‌عنوان یک سیاست بیش از اندازه آسیب‌دیده است.^۳ این گروه دلایل خود را چنین بیان می‌کنند: چند فرهنگ‌گرایی، شکنندگی اجتماعی را تشدید می‌کند و توجهات را از دیگر بحران‌های سیاسی و اقتصادی به سمت خود جلب کرده و شاید یک بازی سیاسی بوده است، تشویق، تردید و دودلی بین جمعیت بومی و حتی تشدیدکننده تروریسم بین‌المللی.^۴ اما میان فرهنگ‌گرایی در جستجوی چیست؟ نمونه نمادین مقدم آنها در سال ۲۰۰۸ می‌تواند دید که به‌عنوان سال گفتگوی میان فرهنگی اروپا نامیده شد. در این سال کمیسیون اروپایی عنوان کرده بود که همه ساکنین اروپا بهتر است، منافع فرهنگی و میراث غنی ما را کشف کرده و فرصت آموختن از سنت‌های متنوع فرهنگی را داشته باشند.^۵ اندیشه میان فرهنگی درصدد آن است که دیگر شناسایی را جایگزین دیگر ستیزی کند، میان فرهنگی را راهبردی عملی می‌دانند، برای برون‌رفت از بن‌بست فلسفی و فرهنگی تا انسان‌ها بتوانند به‌رغم برخورداری از دگرگونی، دیگری را لزوماً تهدیدکننده یا دشمن هویت خودی قلمداد نکنند. به تعبیر برخی صاحب‌نظران اندیشه میان فرهنگی درصدد آن است که به‌نوعی حقیقت‌تواضعی را جایگزین حقیقت‌تبعی

1. Ibid, p. 22.

2. Tariq Modood and Nasar Meer.

3. Nasar Meer Tariq Modood, how does interculturalism contrast with multiculturalism, <http://www.tandfonline.com/doi/abs/10.1080/07256868.2011.618266#.Uw0-ifmSwa4>, access 08/02/2014.

4. Ibid, p. 175.

5. See, http://ec.europa.eu/culture/our-programmes-and-actions/the-story-of-the-european-year-of-intercultural-dialogue_en.htm, access 14/02/2014

کند.^۱ تفاوت چند فرهنگ‌گرایی و میان فرهنگ‌گرایی چیست؟ چهار دلیل را می‌توان ذکر کرد که تفاوت‌های این دو است: ۱- میان فرهنگ‌گرایی بیش از چند فرهنگ‌گرایی بر گفتگو و تبادل تأکید دارد؛ ۲- میان فرهنگ‌گرایی کمتر گروه‌گرا است و بیشتر بر پیوندها و وابستگی‌ها تأکید دارد؛ ۳- میان فرهنگ‌گرایی بیشتر به حس مشترک ملی و همبستگی اجتماعی و شهروندی متعهد است؛ ۴- درحالی‌که چند فرهنگ‌گرایی در برخی از برداشتها ممکن است نسبی‌گرا و غیر لیبرال فرض شود. میان فرهنگ‌گرایی بیشتر متمایل به نقد رویه‌های فرهنگی غیرلیبرال به‌عنوان بخشی از فرایند گفتگوی میان فرهنگ‌گرایی است.^۲

مدود (Modood) به‌عنوان یکی از نظریه‌پردازان این حوزه با تأیید ریشه داشتن چند فرهنگ‌گرایی در اندیشه لیبرالیسم چنین می‌گوید: چند فرهنگ‌گرایی مانند دیگر فرزندان، فرزندی است که چنان به شهرت والدینش وفادار نبوده است. او بیان می‌کند که هدف میان فرهنگ‌گرایی، تسریع گفتگو، فهم و مبادله میان مردم با پیش‌زمینه‌های متنوع است. او چند فرهنگ‌گرایی را در تلاش برای ترویج مدارا بین فرهنگ‌ها توصیف می‌کند، درحالی‌که باید محلی برای تبادل باشد و نه تنها مدارا! میان فرهنگ‌گرایی در برابر تغییرات، باز برخورد می‌کند. میان فرهنگ‌گرایان، بیشتر از چند فرهنگ‌گرایان، فرهنگ را با ابعاد گوناگونش می‌بینند. درحالی‌که چند فرهنگ‌گرایی در تلاش برای حفاظت از میراث فرهنگی است، میان فرهنگ‌گرایی به تبادل، چرخش و گفتگو می‌اندیشد؛ و در نهایت بیش از آنکه بر تمایزات تأکید کند بر شباهت‌ها و همبستگی‌ها تأکید دارد. میان فرهنگ‌گرایی بر این اساس یک ادغام و ترکیب بالغانه است، درحالی‌که چند فرهنگ‌گرایی، تمایز را جشن می‌گیرد.^۳

از بعدی دیگر چنگیز پهلوان در ادغام نظریه میان فرهنگی و نظریه تمدنی^۴ چنین می‌گوید: «میان فرهنگی نامی است برای روشی فلسفی و فرهنگی که معرفت‌باور و نگرشی فلسفی است. پس میان فرهنگی سه منظر دارد: فلسفی، الهیاتی و سیاسی. از نظر سیاسی میان فرهنگی نامی

۱. مصلح، علی‌اصغر؛ فلسفه میان فرهنگی و عالم معاصر، انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۹۲، ص ۳۲-۳۳.

2. Nasar Meer, Tariq Modood, How does interculturalism contrast with multiculturalism, op cit, p177.

3. Ibid, p. 187-188.

۴. اصطلاح تمدن را پهلوان در اینجا برای نشان دادن مجموعه‌ای از فرهنگ‌های مشترک که در ارتباط باهم قرار دارد، استفاده می‌کند و چتری روی آن می‌گستراند و تعریف فرهنگ را تا آنجا می‌گستراند که خصوصیات ارزش، زبانی و روحی یک مجموعه از مردمان را که هویتی ویژه می‌طلبند، قابل‌درک باشد. پهلوان، چنگیز؛ همان، ص ۴۹۱.

است دیگر برای موضع کثرت باورانه و دموکراتیک که هر نوع افراطی‌گری را رد می‌کند، به همین دلیل هم می‌توان گفت که حقیقت سیاسی هم در انحصار هیچ‌کس نیست؛ بلکه بر اثر فرهنگ میان فرهنگی بروز می‌کند و از طریق سازش که ورای هویت صرف و تمایز مطلق است بروز می‌کند.^۱

پهلوان وضعیت فعلی در جهان فرهنگ‌ها و فرهنگ جهانی را چنین توصیف می‌کند. «در چنین حالتی و موقعیت پیچیده‌ای، فرهنگ‌های کوچک‌تر بر اثر تشویق و پشتیبانی قدرت‌های بزرگ فرهنگی، پرچم استقلال و خودمختاری برمی‌افرازند و در واقع فرهنگ‌های خویشاوند خود را در معرض خصومتی خردستیزانه قرار می‌دهند، هواخواهان هویت‌های ناب در فرهنگ‌های کوچک قومی به‌جای آنکه نگران جذب در فرهنگ نیرومند غیر خودی باشند، همچون کودکی که روزگار نابسامانش را فقط ناشی از نام پدر می‌داند، در نخستین گام به ستیز و جدل با خویشاوندان خود می‌پردازد.»^۲ او معتقد است که تکثر طلبان آن‌قدر بر تکثر طلبی اصرار می‌ورزند که هیچ فرهنگی، جزء فرهنگ محور، نقش ماندگار و فروغی پایدار نخواهند داشت. او نظریه تمدنی را به این اعتبار حیات‌بخش برای فرهنگ‌های کوچک‌تر می‌داند که به تکثر از دو جهت پایبند است: نخست تکثر تمدنی در برابر فرهنگ جهانی، سپس تکثر درون تمدنی در مقیاسی که دادوستد خلاق و درون‌زا تأمین شود.^۳

ب) فرا فرهنگ‌گرایی

داریوش شایگان عقیده دارد که ما در مقطعی زندگی می‌کنیم که هیچ هویتی، منشأ نژادی و دینی آن هر چه باشد، به‌تنهایی نمی‌تواند به آگاهی گسترش‌یافته بشر پاسخ دهد، زیرا، همه ما به‌صورت مهاجر درآمده‌ایم، ما از فرهنگ‌ها گذر می‌کنیم و از یک دوره فرهنگی به دوره دیگر می‌رسیم.^۴ او با نقد چند فرهنگ‌گرایی از حوزه‌ای دیگر به‌عنوان ورا فرهنگ و فرا فرهنگ سخن می‌گوید. شایگان چنین می‌گوید که چندگانگی فرهنگی در شکل افراطی خود به‌نوعی سیاست

۱. پهلوان، چنگیز؛ فرهنگ‌شناسی، گفتارهایی در زمینه فرهنگ و تمدن، نشر قطره، چ سوم، ۱۳۹۰، ص ۵۴۰.

۲. پهلوان، چنگیز؛ فرهنگ و تمدن، ص ۴۹۴.

۳. همان، ص ۴۹۵.

۴. گفت‌وگو با داریوش شایگان، ما همه مهاجر هستیم، ما از فرهنگ‌ها گذر می‌کنیم، ترجمه آذر خلیلی، بازتاب اندیشه، ش ۱۳، فروردین ۸۰.

هویتی تبدیل می‌شود که در آن مفهوم فرهنگ با هویت قومی بسیار نزدیک و یکی می‌شود. این امر دو خطر دارد زیرا، ذات و جوهر فرهنگ را اصالت بخشیده و با تأکید مفرط بر محدوده‌ها و تمایزهای یک فرهنگ خاص نسبت به دیگر فرهنگ‌ها، آنها را شیء واره می‌کند. شایگان جهانی شدن را متضمن تکثر هویت (تورم هویت) می‌داند که در جلوه‌های گوناگونی ظاهر می‌شود. جهانی شدن را متضمن این خطر می‌داند که واکنش‌های هویت طلبان را تشدید کند. او مابین تأیید و ارزش یک فرهنگ با هر درجه از تکامل و زیرساخت و بنیادی برای بالا بردن منزلت آن، به حد دیگر فرهنگ‌ها فاصله‌ای عمیق می‌داند و تأیید یک فرهنگ را به‌خودی‌خود باعث ارتقا سطح آن فرهنگ نمی‌داند. او تساوی ریاضی بین فرهنگ‌ها را امری غیرواقعی می‌داند.^۱ او در مذمت چندگانگی فرهنگی چنین می‌گوید: «متأسفانه به نظر می‌رسد که چندگانگی فرهنگی در عین طرح مشکلات واقعی، در باتلاق «مکتب کینه‌توزی» فرو می‌رود.»^۲ او بیان می‌کند علی‌رغم افکار جالب توجه و غالباً بسیار بلند نظرانه هواداران چندگانگی فرهنگی، ضدیت کورکورانه‌شان با غرب او را به شگفتی وامی‌دارد که گاه به جنون قوم‌مداری تبدیل می‌شود؛ شایگان تأکید بیش از اندازه بر هویت‌های قومی و درگیر شدن در منازعات بومی و بی‌توجهی به گفتار جهانی مدرنیته را سبب تحجر هویت می‌داند. شایگان البته چندگانگی فرهنگی، آمیزش اقوام، اختلاط افکار و دورگه بودن را از ملزومات دارا شدن یک هویت مرکب می‌داند.^۳ او یک هویت یکدست را در تقابل با هویتی می‌داند که امروزه هویت واقعی فرهنگ‌های مرکب است.^۴

ج) هویت‌های متکثر آمار تیا سن

برخی به اشتباه چند فرهنگ‌گرایی را نام دیگر هویت‌های ترکیبی و چندگانه می‌دانند: «هویت ترکیبی در ادبیات علوم سیاسی و مطالعات فرهنگی بیشتر با اصطلاح چند فرهنگی و چند

۱. شایگان، داریوش؛ *ارزش‌های جهانگیر*، نقد و بررسی کتاب فروزان، ش ۲، ۱۳۸۱.

۲. شایگان، داریوش؛ *افسون‌زدگی جدید، هویت چهل تکه و تفکر سیار*، فاطمه ولیانی، چ دوم، تهران، ۱۳۸۰، ص ۸۳.

۳. گفت‌وگو با داریوش شایگان، ما همه مهاجر هستیم، ما از فرهنگ‌ها گذر می‌کنیم، ترجمه آذر خلیلی، بازتاب اندیشه، ش ۱۳، فروردین ۸۰.

۴. شایگان، داریوش؛ *هویت چهل تکه*، ص ۱۸۳.

فرهنگ‌گرایی دنیال شده است.^۱ کیملیکا این نوع تفکرات را به‌درستی در برابر چند فرهنگ‌گرایی قرار داده است. در حقیقت نظریه چند فرهنگ‌گرایی توجه کمی به تکثر هویت و یا هویت متکثر کرده است.^۲

آمارتیاسن امید اصلی سازگاری در جهان آشفته امروز را، در متکثر دیدن هویت می‌داند. هویت‌ها قویا متعدد هستند و اهمیت یک هویت، مستلزم نفی هویت‌های دیگر نیست. فرد قائل به اولویت‌بندی و گزینش در مقوله هویت‌ها است.^۳ او فرض تکوارگی هویت را نه تنها آبخور اصلی بسیاری از نظریات هویت می‌داند، بلکه سلاح بسیار مستعمل کنشگران فرقه‌ای هم می‌داند. او تقسیم‌بندی انسان‌ها و جاسازی آنها را در رده‌های تمدنی نادرست می‌داند، آمارتیاسن بیان می‌کند که هریک از پیوندهای جمعی می‌تواند به افراد هویت خاص و متمایز ببخشد. در زبان او هریک از انسان‌ها به گروه‌های بسیاری تعلق دارد.^۴ آمارتیاسن معتقد است که ما در میزان اهمیت دادن به هویت‌هایمان، آزادیم و می‌توانیم تصمیم بگیریم. او معتقد است که سایر تعمیم دادن‌های فرهنگی، مثلا درباره گروه‌های قومی، ملی، نژادی می‌تواند شناخت بسیار محدود و برهنه‌ای از خصوصیات انسان‌های عضو آن گروه‌ها به‌دست آورد. «وقتی درک مبهمی از فرهنگ با تقدیرگرایی درباره قدرت مسلط فرهنگ ترکیب شود، در نتیجه از ما انتظار می‌رود، بردگان ذهنی نیرویی موهوم باشیم.»^۵ او هویت‌های فرهنگی را مهم قلمداد می‌کند، اما آنها را به تنهایی و به دور از چیزهای دیگری که بر درک و اولویت‌های ما اثر می‌گذارد، ناپایدار می‌داند. او به‌درستی بین ایده آزادی فرهنگی که بر آزادی‌ها تمرکز دارد، خواه برای حفظ یا برای تغییر اولویت‌های ما و ایده ارزش نهادن بر حفاظت فرهنگی که در لفاظی‌های چند فرهنگ‌گرایی وجود دارد، تمایز قائل می‌شود.^۶ او در اینجا آغاز به نقد چند فرهنگ‌گرایی می‌کند. در حقیقت یک فرد باید از تحمیل

۱. حاجبانی، ابراهیم؛ **جامعه‌شناسی هویت ایرانی**، مجمع تشخیص مصلحت نظام، تهران، ۸۸، ص ۱۸۲.

2. Bettoven warden, amartyasen identity pluralism applied to will kymlicka liberal multiculturalism, international journal on minority and group rights, 2014, volume 21, issue 4, 527-546.

۳. آمارتیاسن؛ **هویت و خشونت توهم تقدیر**، مجلسی، فریدون، انتشارات آشتیان، ۱۳۸۸، ص ۵۰.

۴. همان، ص ۵۱.

۵. همان، ص ۱۳۱.

۶. همان، ص ۱۴۱.

هویت گروه‌ها که وظایفی را بر دیگر هویت‌هایش بار می‌کند آزاد باشد، برای کم کردن احتمال تحمیل یک هویت که ممکن است باعث جدایی‌های عمیق و دشمنی شود.^۱

آمارتیاسن سنجش کاوشگرانه درباره رابطه دقیق میان آزادی فرهنگی و اولویت‌های چند فرهنگ‌گرایی را ضروری می‌داند. مقوله آزادی فرهنگی در فهرست مقولات توسعه انسانی در گزارش توسعه انسانی ملل متحد نیز آمده است.^۲ آمارتیاسن معتقد است که در بیشتر موارد از چند فرهنگ‌گرایی به این دلیل دفاع شده است که عامل تحقق آن، آزادی فرهنگی است. از نظر او باید میان اهمیت آزادی فرهنگی و تجلیل از هر نوع میراث فرهنگی تمیز قائل شد و در حقیقت مجاز دانستن چندگونگی فرهنگی برای آزادی مهم است. «اگر تمرکز ما بر آزادی است، اهمیت چندگونگی فرهنگی نمی‌تواند بی‌قیدوشرط باشد. در حقیقت رابطه آزادی فرهنگی و چندگونگی فرهنگی، لزومی ندارد به‌طور یکسان مثبت باشد. آیا باید به خاطر تنوع فرهنگی از محافظه‌کاری فرهنگی حمایت کنیم؟ اگر آنچه اهمیت دارد آزادی فرهنگی است، باید به‌ها دادن به تنوع فرهنگی شکل محتمل و مشروط بگیرد.»^۳

آمارتیاسن چند فرهنگ‌گرایی را چیزی غیر از روا داری فرهنگ‌ها نمی‌داند و اینکه آیا چند فرهنگ‌گرایی را از خود فراتر رفته یا خیر را شایسته اهمیت نمی‌داند.^۴ او در این مرحله با طرح یک ایده نو یکی دیگر از خطرات چند فرهنگ‌گرایی را موشکافی می‌کند: تمایز قائل شدن میان چند فرهنگ‌گرایی و وضعی که «تک فرهنگ‌گرایی جمعی»^۵ می‌نامد. او دفاع شفاهی این روزها را چیزی بیش از تک فرهنگ‌گرایی جمعی نمی‌داند. او بازاندیشی درباره درک چند فرهنگ‌گرایی را حقیقتاً ضروری می‌داند، اشتباه گرفتن چند فرهنگ‌گرایی با آزادی فرهنگی از یک‌سو و تک فرهنگ‌گرایی جمعی با جدایی‌گرایی بر مبنای ایمان از سوی دیگر است که باید از آن پرهیز

1. Bettoven warden, amartyasen identity pluralism applied to will kymlicka liberal multiculturalism, ibid, p 4.

2. See:

<http://books.google.fr/books?id=L7dOxxcOAmQC&printsec=frontcover&dq=human+development+2004+report&hl=fr&sa=X&ei=oXwNU4-bHoGNrQfh2ICYCA&ved=0CD0Q6AEwAA#v=onepage&q=human%20development%2004%20report&f=false>, access 16/02/2014.

۳. همان، ص ۱۴۳.

۴. همان، ص ۱۷۸.

5. plural mono culturalist.

دو شیوه یا سنت در کنار یکدیگر زیست می‌کنند، بی‌آنکه با یکدیگر مواجه شوند. آمارتیاسن، همان، ص ۱۸۳.

شود.^۱ بتهون واردن معتقد است با حذف حقوق خودمختاری برای اقلیت‌های ملی که او این گروه‌ها را بی‌نیاز از آن می‌داند و با تخصیص حقوق چند قومی (تطبیقی در کلام کیملیکا^۲) به همه گروه‌های مورد نظر کیملیکا می‌توان با ایده آمارتیاسن که هر فردی هویت متکثر دارد تلفیق شود و تقویت شود. آمارتیاسن معتقد است که گاه برخی از هویت‌ها مقدم می‌شود اما می‌خواهد بیان کند که افراد باید این هویت‌های متکثر را بپذیرند، زمانی که افراد به باور این هویت متکثر برسند، رهبران گروهی دیگر به راحتی نمی‌توانند بر روی ابراز (خسونت‌آمیز) یکی از هویت‌ها تأثیر بگذارند. وقتی یک فرد با دیگر گروه‌ها مشترکاتی را تقسیم می‌کند دیگر به صورت ناگهانی آنها را دشمن تلقی نمی‌کند.^۳

نتیجه‌گیری

حمایت از حقوق اقلیت‌ها آن‌گونه که گفتمان چند فرهنگ‌گرایی مد نظر دارد، بدون توجه به نگرانی‌های امنیتی (در مفهوم موسع آن) دولت‌ها از یک‌سو و دغدغه در خصوص به خطر افتادن آزادی‌های فردی، قابل طرح و تحقق بخشیدن نیست. از این رو، هرگونه تحلیل و تبیینی در این خصوص بدون توجه به مطالبات و ادعاهای دولت و اکثریت حاکم جامعه و آزادی‌های فرهنگی فردی انسان‌ها می‌تواند ناکارآمد و از زاویه دید بنیادهای حقوق بشری، محکوم به شکست باشد. این مقاله تلاشی بود بر یادآوری این مهم که ادبیات موجود چند فرهنگ‌گرایی و پسا چند فرهنگ‌گرایی، نسبت به چنین انگاره‌ای ناآگاه و غافل نیست و اصولاً بنیاد این گفتمان بر چنین انگاره‌هایی استوار است.

انسان‌ها چه بخواهند و چه نخواهند تحت تأثیر فرهنگ‌ها در زندگی‌شان هستند. این فرهنگ‌ها گزینش‌های انسان را معنا می‌بخشد و هم محدوده‌ای برای آنها تعیین می‌کند؛ اما با وجود این محدودیت انسان خود فرمانروا، قادر است فراتر از محدوده‌ها و مرزهای خود گزینش کرده و دست به انتخاب بزند، به نوعی که فرهنگ‌ها را با یکدیگر ادغام کرده و حتی فرهنگ جدیدی را خلق و بازتولید کند؛ اصولاً سیالیت و پویایی فرهنگ مدیون همین گزینش‌های آزادمنشانه

۱. همان، ص ۱۹۱.

۲. اقامتگاه.

3. Bettoven warden, amartyasen identity pluralism applied to will kymlicka liberal multiculturalism, ibid, p. 7.

انسان‌ها است. این قدرت انتخاب و آزادی فرهنگی را در عصر دولت-ملت‌ها تنها می‌توان در چارچوب یک نظام حقوقی و در پرتو یک سلسله از سیاست‌های حمایتی، تقویت کرد و به عبارت دقیق‌تر تحقق بخشید. در یک نظام حقوقی که بر محور حقوق بنیادین بشر شکل گرفته باشد، انسان است که تصمیم‌گیرنده خواهد بود که کدام دسته از عناصر فرهنگی‌اش را حفظ کند و کدام را تغییر دهد. نظام حقوقی و سیاست می‌تواند به کمک انسان‌ها آمده تا قادر شوند عناصر فرهنگی‌شان را در برابر خطرات جهانی‌شدن و فرهنگ جهانی حفظ کنند. در هردوی این دو مرحله آنچه اهمیت دارد آزادی فرهنگ انسانی است. انسانی که از یک هویت چهل‌تکه و یا چندگانه برخوردار است، انسانی است که می‌تواند در زمان‌های مختلف و مکان‌های متفاوت، از خود هویت متمایز نشان دهد و چه نیکو است اگر پیشاپیش بر عملکرد هیچ انسانی در همه برهه‌های زندگی‌اش برچسب یک هویت خاص نخورده باشد.

این نظام حقوقی و سیاسی هر نامی که به خود بگیرد، از چند فرهنگ‌گرایی تا میان-فرهنگ‌گرایی یا ورا فرهنگ‌گرایی و حتی پسا چند فرهنگ‌گرایی و یا «چند فرهنگ‌گرایی آزاد-گفتگو محور» باید یک سلسله ویژگی‌های خاص داشته باشد. این ویژگی‌ها اعم هستند از خصوصیات سلبی و ایجابی که در کنار یکدیگر امکان رشد و تعالی انسان را در یک بستر فرهنگی آزاد و امن در یک جامعه همبسته و متحد مهیا می‌کند، جامعه‌ای که علاوه بر دو خصلت آزادی، برابری برای انسان صاحب فرهنگ (منظور همه انسان‌ها است) همبستگی نیز به ارمغان می‌آورد. سه محور اساسی حقوق بشر یعنی آزادی، برابری و همبستگی در شکل‌دهی این نظام حقوقی و سیاسی چند فرهنگ‌گرا نقش اساسی ایفا می‌کنند. در چنین جامعه‌ای است که انسان از ابراز هیچ‌کدام از هویت‌های خویش، قومی محلی، نژادی و یا ملی، جنسی و تحصیلاتی و... احساس خسران و ضرر نخواهد کرد. به نظر می‌رسد این نظام آرمانی، هدف مکتب و سیاست‌های چند فرهنگ‌گرایی و همه منتقدان آن است که می‌توان ویژگی‌های آن را چنین خلاصه کرد:

۱. همه افراد انسانی، صاحب فرهنگ و یا فرهنگ‌های شایسته و قابل احترام‌اند؛
۲. همه افراد انسانی از هویت‌های متعدد و متفاوتی برخوردارند؛
۳. هیچ‌کدام از هویت‌های جمعی از خصیصه ازلی برخوردار نیستند؛

۴. فرهنگ با یک نگاه جوهر‌گرایانه و ایستا نگریده نمی‌شود؛
۵. اجتماعات و جوامعی که فرد به آن تعلق دارد، خارج از چارچوب‌های حقوقی و سیاسی، آزادی‌های انسانی را محدود نمی‌سازد؛
۶. مفهوم شهروندی مشترک و ازجمله شهروند جهانی در کنار شهروندی متمایز، بسط و توسعه می‌یابد؛
۷. افراد انسانی در قالب‌های فرهنگی گوناگون‌شان در حال مبادله و یادگیری از فرهنگ‌های متمایزند؛
۸. هیچ انسانی بابت هیچ‌کدام از هویت‌هایش، دچار قضاوت نخواهد شد؛
۹. فهم فرهنگ‌ها از یکدیگر، تنها در مدارا خلاصه نخواهد شد و فرهنگ‌ها به تبادل با یکدیگر تشویق خواهند شد؛
۱۰. آزادی فرهنگی در رأس همه سیاست‌گذاری‌ها و قواعد حقوقی قرار خواهد داشت؛
۱۱. گسست‌های فرهنگی، با تکیه بر شباهت‌ها و همبستگی بین انسان‌ها قابل رفع خواهد شد؛
۱۲. در بحران‌های جهانی، در خصوص نقش فرهنگ زیاده‌روی نخواهد شد؛
۱۳. در جریان یک توسعه پایدار، به نقش فرهنگ در کنار دیگر عناصر و در قالب دیگر عناصر توجه خواهد شد؛
۱۴. بین هویت‌های فرهنگی ایدئولوژی‌زده شده و هویت‌های فرهنگی محض تفاوت و تمایز خواهد بود؛
۱۵. رابطه گروه‌های قومی فرهنگی با دولت-ملت غیرامنیتی خواهد بود؛
۱۶. در صورت امنیتی شدن رابطه گروه‌های فرهنگی و قومی با دولت، نظام حقوقی داخلی و بین‌المللی، مدافع حقوق انسان‌ها و همبستگی اجتماعی خواهد بود.

فهرست منابع

الف) فارسی

۱. استیونسون، نیک؛ شهروندی فرهنگی مسائل جهان شهری، ترجمه افشین خاکباز، انتشارات تیسرا، ۱۳۹۲.
۲. پهلوان، چنگیز؛ فرهنگ‌شناسی، گفتارهایی در زمینه فرهنگ و تمدن، نشر قطره، چ سوم، ۱۳۹۰.
۳. تیلور، چارلز؛ چند فرهنگ‌گرایی بررسی سیاست‌شناسایی، طاهر خدیو و سعید ریزوندی، رخ داد نو، ۱۳۹۲.
۴. حاجیانی، ابراهیم؛ جامعه‌شناسی هویت ایرانی، مجمع تشخیص مصلحت نظام، تهران، ۱۳۸۸.
۵. سن، آمارتیا؛ هویت و خشونت توهم تقدیر، فریدون مجلسی، انتشارات آشتیان، ۱۳۸۸.
۶. شایگان، داریوش؛ ارزش‌های جهانگیر، نقد و بررسی کتاب فروزان، ش ۲، ۱۳۸۱.
۷. شایگان، داریوش؛ افسون‌زدگی جدید، هویت چهل تکه و تفکر سیار، فاطمه ولیانی، چ دوم، تهران، ۱۳۸۰.
۸. شایگان، داریوش؛ ما همه مهاجر هستیم، ما از فرهنگ‌ها گذر می‌کنیم، ترجمه آذر خلیلی، بازتاب اندیشه، ش ۱۳، فروردین ۱۳۸۰.
۹. فالکث، کیت؛ شهروندی، ترجمه دلفروز، محمدتقی، کویر، تهران، ۱۳۸۱.
۱۰. مصلح، علی‌اصغر؛ فلسفه میان فرهنگی و عالم معاصر، انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۹۲.

ب) لاتین

11. Baumeister, Andreat, «habermas: discourse and culture diversity», 2003, access on <http://onlinelibrary.wiley.com/doi/10.1111/j.0032-3217.2003.00456.x/abstract;jsessionid=7C8DD46FD6A77F272C9CD00EACEC3180.f04t01?deniedAccessCustomisedMessage=&userIsAuthenticated=false>, 18/10/2014.

12. Bettoven Warden, «Amartyasen identity pluralism applied to will kymlicka liberal multiculturalism», international journal on minority and group rights, 2014, volume 21, issue 4, 527-546.
13. B.Barry, «Culture and equality: an egalitarian critique of multiculturalism», Cambridge: polity, 2008.
14. Ben Habib, Seyla, The Claims of Culture: Equality and Diversity in the Global Era, Princeton University Press, 2002.
15. Cooke, Meave «authenticity and autonomy, teylor, habermas and the politics of recognition», access on <http://www.jstor.org/discover/10.2307/191948?sid=21105045503171&uid=2&uid=3738280&uid=4>, 22/10/2014.
16. Haddock, Bruce and Peter Sutch, «*Multiculturalism identity and rights*», Routledge, 2003.
17. Kymlicka, Will, Multicultural odysseys navigating the new international politics of Diversity, Oxford University Press, 2007.
18. Kymlicka, Will, Multicultural citizenship, a liberal theory of minority rights, oxford press, United States, 1995.
19. Kymlicka, Will, Politics in the vernacular. Nationalism, Multiculturalism and Citizenship, Oxford University Press.
20. Kymlicka, will, «Multiculturalism, success, failure and the future», Queens University February 2012, access on <http://www.miguelcarbonell.com/artman/uploads/1/kymlicka.pdf>, 24/11/2014.
21. Kymlicka, Will, «Neo – liberal multiculturalism?», October 10, 2012, access on <http://www.eui.eu/Documents/RSCAS/Research/MWG/201314/29Jan-KymlickaWill.pdf>, 20/9/2014.
22. Will Kymlicka, liberal multiculturalism as a political theory os state-minority relation, comment on equal recognition, the moral foundation of minority rights, Alen Patten, 2014, Princeton Press.
23. Kymilicka, Will «Testing the Bounds of Liberal-Multiculturalism», Draft paper presented at Toronto, 9 April 2005,
24. Kymlicka, Will «The Essentialist Critique of Multiculturalism: Theories, Policies, Ethos», http://www.raison-publique.fr/IMG/pdf/Kymlicka.Essentialist_critique_of_multiculturalism.Paris.pdf, access 10/09/2013.
25. David Miller, on nationality, oxford press, 1997.

26. Meer, Naser, Tariq Modood, «how does interculturalism contrast with multiculturalism».
27. <http://www.tandfonline.com/doi/abs/10.1080/07256868.2011.618266#.Uw0-ifmSwa4>, access 08/02/2014.
28. Philips, Ann, «multiculturalism without culture», <http://www.h-net.org/reviews/showpdf.php?id=24107>, access 17/02/2014.
29. Rtale, Charles, «neoliberal multiculturalism», 2008, access on <http://onlinelibrary.wiley.com/doi/10.1525/pol.2005.28.1.10/abstract>, 10/8/2014.
30. Taylor, Charles, *multiculturalism, examining the politics of recognition*, Princeton university press, Princeton.
31. Stanfo Jürgen Habermas, *Multiculturalism, and the Liberal State*, rd Law Review, Vol. 47, No. 5. 1995.
32. Way Norman and Will Kymlicka. "Citizenship in Culturally Drives Societies Issues, Context," in citizenship in divers societies, Oxford University Press. 2000. Great Britain.
33. Wright, Andrew «The Politics of Multiculturalism: A review of Brian Berry», 2001, Culture and equality: An egalitarian critique of multiculturalism, Studies in Philosophy and Education, July 2004, Volume 23, Issue 4.
34. Young. IRIS, «polity and Group Difference: a critique of The Ideal of University Citizenship». 1989.

